



زبان کثافتست

زبان کثافتست

گفتاری در باب حقیقت و زیست روزوشبانه

از شهروز مرکباتی لنگرودی

طرح جلد: عرفان وطن پرست

زبان اساس و پایه هر خير و شري است
ضرب المثل ژاپني

و چون مردمان زبان یکدیگر را نفهمیدند، پراکنده شدند
عهد عتیق، باب یازدهم

ورودی غربی_شرقی

«آدمی با ایجاد سر و صداهایی همیشگی
سعی در متمدن شدنی کور دارد
حال اینکه حیوانات با ایجاد هارمونی ای عجیب
میان آواها و سکوت، زیبایی ای سبز می کنند
که به سان پیچکی جان ها را به درون خود می کشد»
زبان کثافتست، زبان آغاز سقوط آدمیست به زبان
دستور زبان عاجزانه ست
و زبان در بستر معیوب خویش مخدریست خطرناک
اعتیاد به استفاده ی بی حد و حصر از کلمات پوسیده
آدمی را مسخ و علیل می کند
تا حدی که
دیگر نتواند احساسات حقیقی خویشتن را تشخیص بدهد
در حقیقت برخلاف تصور مارکس
«دین افیون توده ها نیست»
زبانست که افیونیست همیشگی، ارزان و در دسترس
تمامیت زبان روی مزخرفاتی ضروری بنا شده ست
بر مفاهیمی یکسره پوچ و بی معنا

که تنها در کلماتی دیگر پنهان می شوند
نمی توانند بیانگر چیزی باشند که نیستند
و خالی از شکل و شمایلی ملموس
روی هم انبار می شوند
کلمات نه حامل معنا هستند و نه می توانند باشند
(کلمات تنها می توانند نزدیک معنا بشوند
آن هم در شرایطی معدود و بیش از حد محدود)
و چیزی که از خواندن یا شنیدن آنها عایدمان می شود
جز توهمی تلخ، شیرین، گس
یا از این دست حالتهای استعاری نیست
که آنهم تنها، حاصل آموختن زبان از سنین کودکیست
دستور زبان، یک فضای بی انتهای خلاقانه نیست
دستور زبان یک زندان دومتر در دومتر
برای محدود زیستن است
برای اجبار و یکدست سازی جامعه
زبان فاقد آن معنابخشی لازم
برای بیان احساسات انسانیست

با این حال حتی برای بیان همچنین چیز کدر_روشنی
نگارنده محتاج زبانست

زیرا ما توسط زبان محاصره شده ایم
زبان، کثافت ترین اختراع یا اکتشاف بشری ست
زبان سرچشمه ی تمامی جنگ و صلح هاست
زبان باعث تمام نزاع ها و هماغوشی هاست
زبان، بازارست؛ عرضه و تقاضاست
زبان رفتارهایی غیرانسانی می سازد
رفتارهایی پوچ که به پوچی می ریزند
زبان، مانع بزرگیست که باید از آن گذشت
اما باید مراقب زبان بود

چرا که ناگریز به استفاده از آنیم

زبان گاهی سانسور نمی شود

زبان خود سانسورست

زبان اجتماعيست

«حرف زدن»

تنها راه حلی مضحک برای اجتماعی شدنست

و سمی مهلک تر از پیوند خوردن با دیگران نیست
دیگرانی که خود نمی دانند چه می خواهند
و دوست دارند شما هم مثل آنها تباه بشوید
و در بی زندگانی بمیرید
زبان به هیچ وجه وسیله ی اندیشیدن نیست
زبان ابزار نابودی ی هر تجربه ی انسانی ست
ادبیات جنگی داخلی و درون متنی برای نجات زبان
از دستان کثیف خودش بود
که آنهم به ابتذال کشیده شد
ادبیات امروز
به ادبیاتی نیاز دارد تا از دست ادبیات نجاتش دهد
و خود آن نجات دهنده به ضدقهرمانی که نابودش کند
و همان ضدقهرمان به قاتلی که محوش
و همان قاتل به دادگاهی که قضاوتش
و همان دادگاه به عادلای که بسنجدش
و....
انقدر رذل ست زبان....

زبان حاکمیست تمامیت خواه که قصد دارد
هیچ چیزی را بیرون از خودش زنده نگاه ندارد
زبان قصد دارد تنها زبان بماند و بس
زبان باید هر دم از نو و با مصالحی جدید
(که البته از تخریب همان الفبای پذیرفته شده
ساخته می شوند)

در خط تولید نامتناهی خلق شود
وگرنه جز تکه ای کثافت تاریخی
که به سمت هم پرتاب می کنیم نخواهد بود
جملاتی که

در احوالپرسی های روزمره به کار می بریم
فاقد احساس و انرژی لازم
برای ایجاد یک خط از ارتباط اند
و آنچنان با تاریخی بودن عجین شده اند
که ما را به گذشته ای دور
و غیرقابل درک پرتاب می کنند
اصرار روانشناسان بی فایده و بیمار

برای ایجاد زبان مشترک
فاجعه آمیزترین اقدام بشری بوده ست
چرا که انسانها
نهایتا بتوانند خطی باریک، خیلی خیلی باریک
میان جهان هایشان برقرار کنند
و هرگز قادر به ساخت جهانی مشترک
برای دریافت هایی مشترک نیستند
اساسا گفتگو کنشی و واکنشی بر مبنای زبان نیست
(یعنی زبان قادر به ضمانت نمودنش نیست)
گفتگو حاصل انفجار زبان و چاق شدن افراطی آنست
یعنی زمانی که کلمات
در هجومی عجیب و غریب به یکدیگر
در هم و باهم حل و به دور ریخته می شوند
زبان زندگی بیش از اندازه ی نیاز نثرست
آن هم نثری پیش پا افتاده و عقب مانده
که هر کسی از راه می رسد
شعبه ای جدید درونش می زند

و به کسب و کار خودش رونقی می دهد
و این جنازه را بیش از پیش از ریخت می اندازد
زبان_ در عین حال اما_ جنازه ای اغواگرست
آنچنان با خود مرگ می آورد
و جنین مرده می زاید که مات می مانید
زبان عمل را شدیداً به تأخیر می اندازد
و تجربه کردن را به بایگانی می سپارد
هر چند می توان درون زبان هم تجربه کرد و زیست
اما این شامل تمام پاره های زندگی آدمیان نمی شود
زبان سنگریست که ابلهان پشت آن پناه می گیرند
تا حقارت خویش را پنهان کنند
ابلهانی که بدون زبان و کلمات
چیزی جز یک تکه گوشت گندیده نیستند
ابلهانی که بدون زبان، پوچند، بی مصرفند
آنها می توانند صرفاً با تکرار کلمات
و انمود کنند که آنها را درک و هضم کرده اند
و البته که نمی توانند اتفاقی را رقم بزنند

چرا که زبان حتی قادر به شرح اتفاقات نیست
چه برسد به آنکه ایجادگرش بشود
اما این حرکات ابلهانه
باعث ایجاد قیاس های غیرمنطقی
و طوطی وار می شوند
که دامن هر اهل اندیشه ای را به آتش می کشاند
زبان، تنها می تواند اتفاق را سلاخی کند
از واقعیت و حقیقتش بکاهد
و به چیزی متفاوت خلاصه اش کند
چیزی دروغین و بی معنا
دروغگویی شکلی از رفتار با زبان نیست
دروغگویی تمام زبانست
یا به عبارت دیگر، تمام زبان دروغین ست
سخنرانان انگیزشی با استفاده از
«هیجان زائیده از کلمات»
مردم را به بازی می گیرند
و طوری وانمود می کنند که

انگار مرزی میان ذهنیت و عینیت وجود ندارد
هر چه که صدایش کنید به سمت تان خواهد آمد
تصویری بهشتی

که آرامشی وصف ناپذیر را
بدرون مخاطب تزریق می کند و مخاطب را سرخوش
زبان به وسیله ایجاد نماد و نشانه
فضای وهم و جعل خود را گسترده تر می کند
و زندگی را از زندگی، خالی و خالی تر
هر نماد و نشانه ی جدید
زخمیست که بر روان آدمی می نشیند
بندیست که به حالات آدمی می بندند
زبان، مهم ترین عامل جنونست
نظری که دیگری
در شکلی زبانی به فرد انتقال می دهد
خطرناک ترین سیاهی های موجودند
و در نهایت روان آدمی را گسیخته و پاره پاره می کند
توهم یکی از محصولات اصیل زبانست

خرافات سینه به سینه

و به راحتی از راه زبان منتقل می شود

بی آنکه مدرکی موجود باشد

زبان بیش از آنکه کتبی باشد، شفاهیست

«امر قدسی»

تنها در زبان و با زبانست که تشدید می شود

بدون تأکیدات و احترامات تشریفاتی مرسوم

امر قدسی امریست مانند باقی امور

چیزی شبیه دعا خواندن

در صومعه ای که در حال فروپاشیدنست

همین قابلیت های گول زننده ست

که به چیزی کثافت تر از آنچه که هست بدلش می کند

باید از زبان گریخت

باید در زبان گریخت

باید با زبان گریخت به سکوت

سکوت عاقلانه ترین رفتار انسانی ست

سکوت، و نه فقط حرف نزدن

سکوت، و نه فقط ساکت ماندن
باید سکوت ورزید و نوشت
برای خود و شناخت دنیای درون
از رویاها
امور معمول و عادی
خاطره ها، تلخکامی ها و شادی ها
باید از همه چیز نوشت تا زبان ما را به کام خود نکشد
باید تخطی کرد و زیست
تنها از همین راهست که
می تواند به بیراهه های حقیقت قدم نهاد...